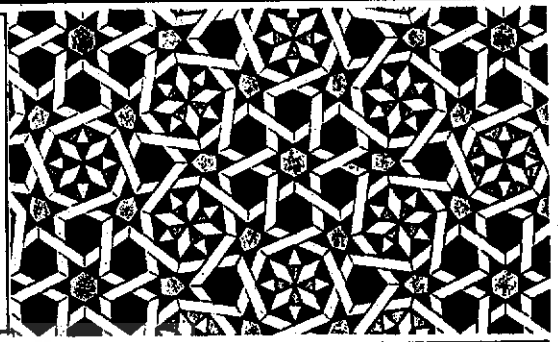


ستیزه‌ها و آمیزه‌ها در روند اندیشه توحیدی



محمد جواد صاحبی

چنانکه حزب سیاسی و قدرت طلب اموی، در نخستین روزهای پیدایش این اندیشه‌ها، بیشترین بهره‌گیری را از آنها نمود، و نهضت‌های اصلاحی و شرکستیز علوی را با کندی و رکود مواجه ساخت. شاید اندیشه‌ها و بساورهای گروه‌هایی همچون مرجئه، در این زمینه بیشترین خدمت را به آنان کرده باشد، زیرا این اعتقاد که «اقرار ظاهری اهل قبله برای مؤمن بودن افراد، کافی استوار تکاب گناه به ایمان، زبانی نمی‌رساند، همانگونه که کفر، به طاعت از میان نمی‌رود. همچنین، اظهار نظر درباره افراد فاسد و گناهکار و حکم به جهنمی بودن آنها عملی نارواست، زیرا که این امور مربوط به روز بازپسین است.»^(۱) انگیزه‌های برای اصلاح فردی و اجتماعی باقی نمی‌گذارد.

مرجئه در درگیریهای سیاسی، خود را بی طرف می‌دانستند، چون می‌گفتند:

گروه‌های درگیر، با همه اختلافی که دارند باز هم گوینده لاله الا الله هستند، از اینرو، در منازعات میان یاران علی (ع) و هواداران عثمان، چنین اظهار می‌داشتند:

در پی رحلت پیامبر اسلام (ص) و دوری مسلمانان از عصر نزول وحی، و بویژه پیدایش اختلاف میان امت اسلامی بر سر مسأله رهبری، که آنان را از مرجعیت متمرکز و واحد علمی و مرامی، محروم می‌ساخت، برداشتهای گوناگون از اندیشه توحیدی رواج یافت.

بی‌تردید کنجکاوی ذهن و دغدغه‌های فکری بشر، در پیدایش پرسشهای مختلفی که هر کدام پاسخ ویژه خود را می‌طلبند، نقشی اساسی دارد. و همین کنجکاوها و دغدغه‌ها است که موجب ظهور و بروز نحله‌ها و فرقه‌های مختلف شده است.

از آنجا که معمولاً برداشتهای مختلف، متأثر از پندارهای شخصی و یا آموزه‌ها و گاه یافته و بافتهای دیگران است، ورود این افکار به حوزه اندیشه توحیدی، آن را از خلوص نخستین بیرون، و در نتیجه، نقش اصلاحی، و شرکستیز توحید اسلامی را در اجتماع مسلمانان، کم‌رنگ ساخت، تسامح برخی از این نحله‌ها، در برابر شرک و یاسا دست‌کم، مظاهر شرک، دست‌آویزی برای قدرتهای فرصت طلب سیاسی گردید.

برخی از شما می‌گویید: عثمان مظلوم کشته شده و او هوادارانش در دادگری بر دیگران برتری دارند، و گروهی می‌گویند: علی و یارانش به حق، سزاوارترند، از نگاه ما همه شما ثقه و درستکار هستید، و ما از هیچکدامتان دوری نمی‌جوییم و هیچ یک را لعن نمی‌کنیم و شهادت بر درستی هر دو می‌دهیم، و کار هر دو گروه را به خدا واگذار می‌نماییم تا آنکه پروردگار میان آنها حکم فرماید. (۲)

همچنین مرجئیان، در جنگ معاویه و علی (ع) هیچکدام از طرفین متخاصم را محکوم نکردند و درباره خوارج نیز به همین دلیل سکوت اختیار کردند.

تسامح مرجئه آنقدر شدت یافت که برخی از آنان حتی معتقد گردیدند که قضاوت درباره کفار و مشرکان نیز نارواست، زیرا خداوند از قلب آنان آگاه است، شاید در دل آنها نیت ایمان نهفته باشد، این خداست که باید درباره آنان قضاوت کند. (۳)

با چنین دریافتی از توحید، بعید نمی‌نماید اگر کسی از ایشان گفته باشد که «قائل به سه خدا نیز کافر نبود».

آسان‌گیری بیش از اندازه مرجئه در حقیقت به ترویج لاپابالی‌گری در انجام تکالیف دینی می‌انجامید، زیرا آنها با این باور که «عبادت تنها، معرفت و محبت خدای تعالی است، به احکام شرعی بی‌اعتنایی می‌نمودند». (۴)

در کتاب اغانی آمده است: یک نفر شیعی با یک نفر مرجئی بر سر عقیده خویش، بحث و جدال به راه انداخته بودند، سرانجام هر دو متفق شدند که کسی را به داوری اختیار کنند، ناگاه «دلال» رسید، هر دو از او پرسیدند که عقاید کدام یک از دو گروه شیعه و مرجئه بهتر است؟ او گفت من نمی‌دانم، همین اندازه می‌دانم که من برای بالاتمام عقیده شیعه را پذیرفتم و برای

پایین‌تنهام، عقیده مرجئه را دوست دارم. یعنی من در اندیشه و اعتقاد، تفکر شیعه را ترجیح می‌دهم، اما از آنجا که مسلک مرجئه نسبت به کردار آسان‌گیر است، در آوردن خواسته‌های نفسانی و شهوات و لاپابالی‌گری به مذهب مرجئه عمل می‌کنم. (۵)

مرجئیان، درباره جانشین پیامبر، یعنی حاکم و امام مسلمین، نیز معتقد بودند که عصمت، یعنی دوری از گناه و خطا، برای وی شرط نیست. (۶)

بی‌تردید، مجموعه این عقاید و گسترش آن در جامعه، به سود رژیم اموی بود و به همین جهت مرجئه را فرقه حکومتی بنی‌امیه می‌خواندند.

گرچه با از میان رفتن حکومت امویان، مرجئه نیز از اهمیت و اعتبار افتادند، ولی آثار سوء آموزشهای آنان بر اندیشه و فرهنگ گروههایی از مسلمانان همچنان باقی ماند.

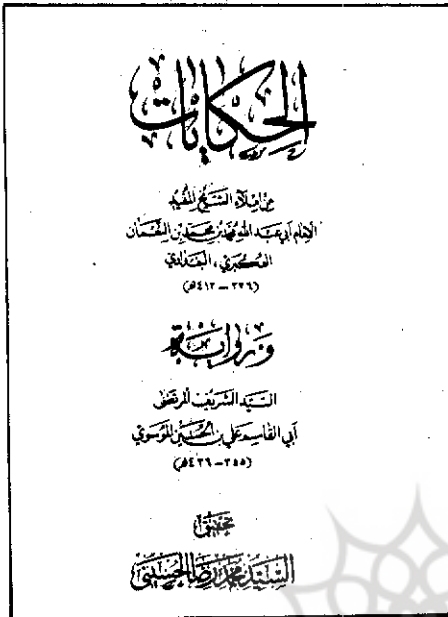
بی‌شک بسنده کردن توحید بر ایمان ظاهری و زبانی، بی‌ارج نمودن نقش عمل، و واگذار کردن هر نوع داوری و موضع‌گیری درباره زشت‌کاریها به قیامت، حرکتی است در جهت نابودی ماهیت اصلاحی دین.

از اینرو از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «لعنت المرجئه علی لسان سبعین نبیا» مرجئه بر زبان هفتاد پیامبر نفرین و لعنت شده‌اند. و چون پرسیدند یا رسول‌الله! مرجئه چه کسانی هستند؟

پاسخ داد: ان الذین یقولون ان الایمان کلام بلاعمل = آن کسانی که می‌گویند ایمان گفتاری بی‌کردار است. (۷)

در حدیث دیگری آمده است: «بادروا احداثکم بالحدیث قبل ان یسبقکم الیهم المرجئه». (۸)

برداشت‌های نادرست و یک‌بعدی، از توحید، گرایشهای متضادی را در جامعه اسلامی پدید آورد،



از یک سو گروههایی همچون مرجئه با عدم اظهار نظر درباره مفاسد فردی و اجتماعی و بی‌رنگ کردن نقش عمل، همه آیات و روایات و احکام تمهدزا و مسئولیت‌آفرین اسلامی را به فراموشی سپردند. و از سویی دیگر، گروههایی همچون خوارج با تنگ‌نظری، کوتاه‌بینی، جمود، نادانی و دیکتاتوری، از آزادی عمل و اندیشه، پیشگیری کردند و تا بدانجا افراط ورزیدند که شماری از ایشان می‌گفتند: اصحاب کبائر همه مشرکند، حتی کودکان آنها مشرک، و در صورتی که مرتکب گناه کبیره‌ای باشند، ریختن خون آنان مباح باشد، مثل خون پدرانشان. (۹)

و همچنین افزودند که کودکان مشرکان پیوسته در دوزخ باشند. و گفته‌اند: چون دار مخالفان «دار الکفر» است، هر که در آنجا اقامت کند، کافر بود. و اظهار داشته‌اند که قتل ذراری مخالفان واجب است.

تقیه نیز باطل، و هر که از جهاد بنشیند، کافر است. (۱۰)

هر گناه کبیره‌ای کفر، و جهان جایگاه کافران است که البته منظور از کافران مخالفان خوارج است. هر مرتکب گناه کبیره‌ای برای همیشه در آتش دوزخ خواهد سوخت... (۱۱)

این بخشی است از باورهای گروههایی از خوارج. برآستی این عناصر کژاندیش، با گفتار و رفتار خویش، چنان تصویری خشک و خشن از خدا و اسلام ترسیم کرده‌اند که طبایع سالم از آن گریزان است.

بازتاب این افراط و تفریط، حرکت نویسی را بدنبال داشت، چنانکه در مجلس درس حسن بصری، یکی از شاگردان او برخاست و وی را مخاطب قرار داد و گفت:

ای پیشوای دین! در روزگار ما فرقه‌ای پیدا شده‌اند که مرتکب گناه کبیره را کافر و خارج از

اسلام می‌شمارند، و «وعیدیه خوارج» نام دارند. در همین حال فرقه دیگری بوجود آمده‌اند که به مرتکب گناه کبیره، امید نجات و فلاح می‌دهند و معتقدند که ایمان واقعی با گناه کبیره منافات ندارد. این طایفه به هیچ روی، عمل را جزء ایمان نمی‌دانند و معتقدند همانگونه که عبادت به کافر سودی نمی‌رساند، معصیت نیز به کسی که به خدا ایمان دارد زیانی نمی‌رساند، و اینان فرقه مرحبه لقب یافتند اکنون به نظر تو حق با کیست؟ و کدام سخن را باید پذیرفت.

حسن در اندیشه فرو رفت، ولی پیش از آنکه لب به سخن باز کند، یکی از شاگردان او خواست مرزی میان افراط و تفریط ترسیم نماید، از اینرو با گردنی کشیده برپا ایستاد و گفت: مرتکب گناه کبیره نه کافر مطلق است و نه مؤمن کامل، جایگاه او میانه کفر و ایمان و «منزلة بین المنزلتین» است، این مرد که واصل بن عطا بود، پس از اظهار این سخن، خود را به کنار یکی از ستونهای مسجد رساند و به توضیح عقیده خویش برای دیگران پرداخت. و در پی آن حسن بصری گفت: اعتزل

عنا = او از ما کناره گرفت، از همان روز واصل و پیروان او به معتزله یعنی کناره‌گیران یا انشعاییون موسوم شدند. (۱۲)

البته ممکن است که مطالب دیگری درباره وجه تسمیه معتزله به صواب نزدیکتر باشد، ولی مراد ما در اینجا روشن شدن این مسأله نیست و اصولاً هر چه باشد، نتیجه علمی و فکری چندانی به دنبال ندارد.

آنچه ما در پی آنیم اینکه به هر حال جریانی مانند معتزله، واکنش اندیشه‌های حاکم بر حوزه‌های علمی و دینی جامعه اسلامی در عصر پس از پیامبر بود که با مدد عقل خویش می‌خواستند در اندیشه‌های حاکم بر جامعه اسلامی، اصلاحاتی بوجود آورند. از اینرو در برابر دو جریان عمل‌زدایی و عمل‌گرایی، حدوسطی را پیشنهاد می‌کردند. همچنین آنها با تفسیر تازه‌ای از توحید، به اندیشه‌های حاضر در زمان خویش، پاسخی تلویحی می‌دادند.

آنها خدا را یگانگی دانند که همانند او چیزی نیست، شنوا و بیناست، جسم، شخص، جوهر، عرض نمی‌باشد، در زمان و مکان ننگند، کوتاه سخن آنکه به هیچ‌یک از صفتهای آفریدگان که نشانه حدوث است متصف نشود، بی‌شریک است و یگانه، حجم و مساحت ندارد و محدود نیست، زاده نشده و نزاید، سرنوشت را در او اثری نیست، پرده‌ها او را نپوشانند، و حواس او را در نیابند، او را با مردمان قیاس نتوان کرد، زیرا به هیچ صورتی به آفریدگان شباهت ندارد. آنها بدو نرسند و سستی به وی راه نیابد، آنچه در خاطر گذرد و یا در وهم درآید به او مانند نباشد. قدیم است و همیشه زنده و توانا و دانا، و هرگز هستی، توانایی و دانایی او زوال نپذیرد. چشمها او را نبینند، در او هام ننگند و با گوشها شنیده نشود. چیزی است نه دیگر چیزها. دانا و توانا و زنده است، اما نه چون دیگر دانایان و

توانایان و زندگان، همانند ندارد و او را در فرمانروایی انبازی و در پادشاهی وزیری نیست. در آفرینش و ایجاد عالم، کسی او را یاری نداده و برای پدیدار کردن، نمونه و سرمشقی نداشته آفریدن همه چیز برایش یکسان است و نزد او هیچکدام دشواری و آسانی ندارد. او را در این کار سود و زیان، و شادمانی و لذت نباشد، به وی آزارها و ناگواریها نرسد. او را پایانی نیست و هستیش به نیستی نینجامد. نارسایی و ناتوانی بدو نرسد، او برتر از آن است که با زنان درآمیزد و یا همسری گزیند و کودکان پرورد. (۱۳)

و اینکه خداوند عادل است و بر او واجب است تا به نیکوکاران به سبب اعمال نیکشان پاداش دهد و گنهکاران را به سزای اعمال بدشان به عقوبت برساند، از اینرو به «اهل التوحید والعدل» معروف شدند. (۱۴)

همین اعتقاد آنها را وامی‌داشت تا انسان را در اعمال خود آزاد و مختار، و در برابر پروردگار مسئول بدانند و نسبت به ناهنجاری و فساد جامعه، از خویش واکنش نشان دهند، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان اصول مذهب خود بپذیرند.

گرچه، چنین برمی‌آید که معتزله به منظور ایجاد اعتدال در اندیشه‌های دینی زمان خویش نهضتی فکری و فرهنگی آغاز کردند، اما خود با تکیه بیش از اندازه بر عقل، به یک عقل‌گرایی افراطی کشیده شدند و کار آنان بجایی رسید، که وحی را با محک عقل سنجیدند، با آنکه افق وحی بسی فراتر بود، بی‌آنکه تعارضی میان این دو باشد.

از اینرو، این عقل‌گرایی افراطی، به انکار بسیاری از حقایق دینی که بیرون از درک عقول عادی است انجامید.

مسائلی چونان شفاعت، نزول ملائکه بر اهل قبور، عذاب در گور، معجزات و کرامات انبیاء و

اولیاء و بسیاری دیگر از باورهایی که اغلب مسلمانان بر آنها اتفاق کرده بودند^(۱۵) به دلیل بیرون بودن از دایره حس، و عدم برخورداری از تحلیلی درست و قانع کننده، مورد انکار آنها قرار گرفت و به قول معروف، بجای حل مسأله، صورت آن را پاک کردند.

همین عقل گرایی افراطی، چنان واکنشی را ایجاد کرد، که منجر به ظهور یک مکتب کلامی جدید از درون خود گردید. باری، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (۳۲۴-۳۶۰هـ)، که از اوان جوانی به مکتب معتزله دل بستگی داشت و اصول عقاید آن را نزد معروفترین استاد زمان خویش الجبائی (متوفای ۳۰۳ هجری) فرا گرفته بود، و تا چهل سالگی از مدافعان معتزله بشمار می رفت و کتابهای بسیاری به همین منظور نگاشته بود، به یکباره در خانه خویش معتکف گردید و پس از مدت کوتاهی که به دو هفته نمی رسید، از انزوا بیرون آمد، و در هنگامی که مردم در مسجد اعظم بصره برای نماز گرد آمده بودند با صدایی بلند چنین گفت:

«هر که مرا می شناسد، که می شناسد، و هر که نمی شناسد اکنون خود را به او می شناسانم. من، علی بن اسماعیل اشعری هستم، اندکی پیش از این، اصول عقاید معتزله را تدریس می کردم و به حدوث قرآن و انکار رؤیت خداوند در آخرت، و سلب هر گونه اسناد، و هر صفت ثبوتیه‌ای از خداوند عقیده مند بودم. اینک همه گواه باشید که اکنون من از این اصول عقاید رو گردانده‌ام و بطور قطع و یكدله آن را رها کرده‌ام.»^(۱۶)

به هر حال اشعری از آن پس به مقابله با معتزلیان پرداخت. مباحثات کلامی معتزلیان و اشعریان، نخست جنبه علمی و فکری داشت، زیرا بخش معتنابهی از آن، برانگیخته کنجکاوی ذهن بشر، و

دغدغه‌های دیرین او بودند.

سخن از خدا و فردا، بویژه کیفیت دخالت خالق در رفتار و کردار و سرنوشت مخلوق از سویی، و آزادی و اختیار انسان از سویی دیگر، مشکلی بود که از دیرباز برای متفکران الهی مطرح بود. و هر کدام به اندازه استعداد خود در این باره اندیشیده و به آگاهیها و برداشتهایی نائل آمدند، هر چند که جز شماری از فرهیختگان به کنه حقیقت نرسیدند.

گرچه درک نادرست از توحید، نتیجه ناتوانی ذهن و عقل بشر است، و چندان عجیب نمی نماید که کسان و یا گروههایی در حوزه اندیشه خویش رهسپار بیراهه شوند، و چیزهایی را به خدا نسبت دهند، که با تفسیر درست توحید سازگار نیست و ذات خداوند از آن منزّه و دور است، اما همیشه این برداشتهای نادرست نتیجه قصور ذهن و اندیشه بشر نیست، بلکه در بسیاری از موارد، اغراض و اهداف دیگری در این برداشتها دخالت دارد.

چنانکه گروههایی چونان اشاعره با مستمسک قرار دادن آیات قرآنی و روایات نبوی، بگونه‌ای توحید را تفسیر کردند که انگار همه افعال خیر و شر بندگان بدست خدای تعالی صورت می پذیرد و انسانها در برابر خدا و اداره او مقهور و مجبورند، پس هر عملی که از انسانها سر می زند، اعم از خیر و شر، منسوب به خداوند است، و افراد در مقابل آن از خود هیچ گونه اختیار و اراده‌ای برای انتخاب ندارند

بدیهی است پذیرش چنین باوری، انسانها را نسبت به فساد و کارهای ناروا، بی تفاوت می سازد و توجیه مناسبی برای سستی‌ها و کاهلی‌ها می گردد.

«این عقیده است که دست تطاول زورگویان را درازتر و دست انتقام و دادخواهی زورشنوها را بسته‌تر می کند. آن کس که مقامی را غصب کرده و یا مال و ثروت عمومی را ضبط نموده است، دم از

می‌شود، مقدر و مرضی خداست و نباید هیچ دم زد! «آمناء بالقدر خیره و شره» در زمان حجاج، معبد جهانی که از تابعین بود و بسیار دلیر و راستگو، یک روز از استاد خود حسن بصری پرسید، اینکه از طرف بنی‌امیه مسأله قضا و قدر را پیش می‌کشند، تا کجا این حرف راست است و درست؟ او گفت: ایشان دشمنان خدا هستند و دروغ می‌گویند.» (۱۸)

از اینرو نخستین کسانی که در دوره اموی به طرح آزادی و اختیار بشر پرداختند و از آن طرفداری کردند، بدست حکام بنی‌امیه کشته شدند.

چنانکه معبد جهانی از عراق، به جرم طرفداری از اختیار انسان، به فرمان حجاج بن یوسف ثقفی، به همراهی ابن اشعث، پس از شکنجه‌های سخت، به قتل رسید. برخی نیز می‌گویند: عبدالملک مروان به سال ۸۰ هجری او را در دمشق بر دار کشید.

غیلان دمشقی نیز به دستور هشام بن عبدالملک مروان کشته شد. خلافت هشام از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری بود، و بنابراین غیلان دمشقی در یکی از این سالها کشته شده است.

در باره انگیزه کشتن او گفته‌اند: عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هجری) غیلان را بخواند و گفت: مرا در کار خلافت یاری کن!

غیلان گفت: مرا بر فروش خزاین ورد مظلوم بگمار. عمر، وی را بر آن کار گماشت. او خزانه‌ها و مظلومها می‌فروخت و فریاد می‌کرد: بشتابید برای خرید کالاها بی‌دادگران! بشتابید برای خرید کالاها بی‌کسانی که برخلاف سنت و سیرت پیامبر بر امت او فرمان رانند!

از میان چیزهایی که غیلان فروخت، مقداری جوراب خز بود که بهای آن به ۳۰ هزار درهم رسید و مقداری از آن زده شده بود.

موهبت‌های الهی می‌زند و به عنوان اینکه هرچه و به هر گس داده می‌شود خدادادی است و خداست که به منعم، دریا دریا نعمت و به مفلس کشتی کشتی محبت، ارزانی فرموده است، بهترین سند برای جفائیت و مشروعبیت آنچه تصاحب کرده را ارائه می‌دهد و آنکه از مواهب الهی محروم مانده بخود حق نمی‌دهد که اعتراض کند، زیرا فکر می‌کند این اعتراض، اعتراض به «قسمت» و تقدیر الهی است.» (۱۷)

و با این پندار، هم ستمگر، ستم خویش را موجه می‌داند و هم ستمکش، آه و فریاد خویش را بی‌سود می‌شمارد. این باور نعتنها که اندیشه اسلامی را در برابر منکرات و مفساد اجتماعی عقیم می‌سازد، بلکه از آنرو که: همه چیز را به تقدیر حواله می‌دهد، افراد را نیز از اصلاح اخلاق و اعمال خویش باز می‌دارد.

تاریخ روشنگر آن است که امویان از مسأله قضا و قدر، بهترین بهره‌برداری را کرده‌اند آنها با پشتیبانی از مسلک جبر، به گسترش این عقیده در جامعه پرداختند و طرفداران اختیار و آزادی بشر را به عنوان مخالفت با یک عقیده دینی، مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند و یا آنها را به قتل می‌رساندند تا آنجا که این جمله معروف شد:

«الجبر والتشبهه امویان والعدل والتوحید علویان» .

به قول شبلی نعمان در تاریخ علم کلام:

«اگرچه برای اختلاف عقاید، تمام عوامل و اسباب فراهم بود، لکن آغاز آن از سیاست و پولتیک یا مقتضیات مملکتی بوده، در زمان امویان چون بازار سفاکی رواج داشت، قهراً در طبایع شورش پیدا می‌شد، لکن هر وقت کلمه شکایتی از زبان کسی در می‌آمد، طرفداران حکومت حواله به تقدیر کرده و او را ساکت و خاموش می‌کردند که آنچه

رها کردی!! او مردم را گریاند و از آنچه بنی‌خبر بودند آگاه کرد.

هشام، کس فرستاد تا زبانش ببریند و او را خاموش کردند تا جانش برآمد. (۱۹)

گفته‌اند که پیش از کشته شدنش، هشام از میمون بن مهران خواست که حاضر شود و با او سخن گوید.

میمون، به او گفت: بپرس!

غیلان گفت: آیا خواست خداست که بندگان گناه کنند؟

میمون گفت: آیا برخلاف خواسته خداست که گناه انجام می‌شود؟

غیلان خاموش شد.

هشام گفت: پاسخش بگوی!

ولی باز هم غیلان چیزی نگفت.

هشام گفت: خدا مرا نبخشاید، اگر بر تو ببخشایم، آنگاه فرمان داد که دست و پایش را ببرند. (۲۰)

پس از امویان، گرچه مدتی مأمون و مستصم

عباسی به اقتضای سیاستی که پیش گرفته بودند از

معزله‌که یکی از عقایدشان آزادی و اختیار بشر بود

حمایت کردند، و با بهانه قرار دادن مسأله «خلق

قرآن» که از باورهای معتزلیان بود، شمار زیادی از

مخالقان خویش را به بند کشیدند، و آنان را به قتل

رسانیدند که نمونه‌های شگفت‌آوری از آن در

کتابها ثبت شده است، اما از زمان متوکل عباسی به

بعد، ورق برگشت و عباسیان از عقاید اشاعره که از

آن جمله مسأله جبر بود، پشتیبانی کردند و از آن

پس، مذهب اشعری مذهب رایج و عمومی جهان

اسلام شد.

عامه مردم در آن زمان، فکر غیر عدلیه را

می‌پسندیدند، چون این فکر مبنی بر تسلیم و تعبد

و تبعیت محض بود، عوام‌الناس چون (قدرت) تفکر

پس غیلان گفت: مرا از دشنام باران کردن کسانی که گمان می‌برند اینان رهبران درستکار بوده‌اند، معذور بدارید، این جورابها پوسیده شده است و مردم از گرسنگی می‌میرند.

در این هنگام، «هشام بن عبدالملک» بر او بگذشت و گفت: می‌بینم که این مرد مرا و پدران مرا عیب می‌گوید، به خدا سوگند! اگر بر او دست یا بم دست و پایش را خواهم برید.

چون هشام بر سر کار آمد، غیلان و دوستش صالح به ارمینیه شدند. هشام به جستجوی ایشان

فرستاد و چون ایشان را بجستند و باز آوردند، زمانی دراز ایشان را زندانی کرد، آنگاه از زندان

بر آورد و دستها و پاهای ایشان ببرید و به غیلان گفت: بنگر که خدا با تو چه کرد؟

غیلان گفت: نفرین خدا بر آنکه با من چنین کرد.

در این هنگام صالح آب خواست،

یکی از حاضران گفت: شما را آب نمی‌دهیم، تا از زقوم جهنم بنوشید.

غیلان به صالح گفت: اینان می‌پندارند ما را آب نباید داد تا از زقوم دوزخ بجشیم، سوگند می‌خورم

اگر آنچه می‌گویند راست باشد، دردی که هم‌اکنون می‌چشیم در برابر عذاب الهی اندک است، و اگر

آنچه می‌گویند دروغ باشد، آنچه اکنون می‌کشیم، در برابر رحمت الهی که ساعتی دیگر بدان خواهیم

رسید، سخت ناچیز است، پس ترا شکیبایی باید صالح!

آنگاه صالح بمرد و غیلان بروی نماز خوانده پس رو به مردم کرد و گفت: خدا بنی‌امیه را نابود کند

که چه حق‌ها را پایمال کردند و چه باطلها که برانگیختند و چه سفلگان و فرومایگان را که عزت

بخشیدند و چه عزیزانی را که به خواری نشانند. به هشام گفتند: دست و پای او ببریدی و زبانش

روشن‌اندیشی و تعقل بود، متأسفانه، جمود و رکود و تاریک‌اندیشی فائق آمد و از این راه خسارتها برعالم اسلام وارد شد، نه خسارت مادی بلکه خسارت معنوی.

در آدمی حسی هست که گاهی به خیال خود می‌خواهد در برابر امور دینی زیاد خضوع کند، آن وقت به صورتی خضوع می‌کند که برخلاف اجازه خود دین است، یعنی چراغ عقل را دور می‌اندازد و در نتیجه راه دین را هم گم می‌کند. از رسول اکرم (ص) روایت شده است که: «دو نفر پشت مرا و پشت دین را شکستند: نادان متعصب و زاهد، دیگر عالم لایبالی» (۲۱)

شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: بدون شک رواج و نفوذ مذهب اشعری در عالم اسلام، آثار زیادی گذاشت، فرق دیگر مانند شیعه هر چند رسماً از آنها تبعیت نمی‌کردند، اما از نفوذ عقاید آنها مصون نماندند. لهذا با آنکه مکتب شیعی با مکتب اشعری مخالف است - والجبته با مکتب معتزلی هم صد در صد موافق نیست - در ادبیات عربی و فارسی شیعی، آن اندازه که از محکوم بودن بشر در برابر سرنوشت سخن رفته از آزادی و اختیار سخن نرفته است، با آنکه طبق تصریحات پیشوایان شیعه، یعنی ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) قضا و قدر عمومی با اختیار و آزادی بشر منافات ندارد. (۲۲)

«حاصل آنکه قدریان، قدر قدرت او ندانستند، غره شدند، جبریان به نهایت حکمت او نرسیدند، از عدل او غافل گشتند. قال علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه: لاجبر و لاتفویض نه تو را به تو فرا گذاشته‌اند و نه به تو بگذاشته‌اند، بل در این میانه بداشته‌اند! (بل امر بین الامرین). (۲۳)

ندارند، طبعاً فکر و تعقل را خطرناک می‌دانند و از آن وحشت دارند، از نظر عوام‌الناس اگر بگوییم حکم شرع تابع قانون عقل نیست، یک نوع عظمت و اهمیتی است برای دین. بهمین جهت این عمل متوکل که جلوی آزادی فکر را گرفت خیلی در نظر عامه مردم پسندیده آمد، و به عنوان حمایت از دین و سنت پیغمبر تلقی شد. با اینکه متوکل مردی فاسق و شریر و ستمگر بود، بسیاری از مردم به او علاقمند شدند، محبوبیتی پیدا کرد، اشعاری در مدحش سرودند مبنی بر تشکر از این عمل که به عقیده آنها دین خدا را یاری کرد، عامه مردم آن روز که در واقع روز فاجعه علمی و فکری اسلام بود و مصیبت بزرگی برای حیات عقلی اسلام بود، جشن گرفتند و شادیه‌ها کردند. یکی از شعرا در مدحش گفت:

امروز دیگر سنت پیغمبر، عزیز و محترم شد، مثل اینکه خوار نشده بود، حالا دیگر سنت پیغمبر با کمال افتخار خودنمایی و تجلی می‌کند و نشانه‌های باطل و زور را از بالا به زمین می‌افکند، ایسن بدعت‌گزاران یعنی «عدلیه» پشت کردند و به جهنم رفتند و دیگر بر نخواهند گشت. خداوند بوسیله خلیفه متوکل که تابع سنت پیغمبر و علاقمند به سنت پیغمبر است، داد دل مسلمانان را از این بدهتگزاران گرفت.

متوکل همان کسی است که خلیفه پروردگار من است، پسر عموی رسول خدا و بهترین فرد خاندان عباسی است، همان کسی است که دین را یاری کرد و از تفرقه نجات داد. خداوند عمر او را زیاد کند، و...

دیدیم که جریان عدلیه و غیر عدلیه، جنگ بین جمود و رکود فکری، و بین روشن‌بینی و

یادداشت‌ها

- ۱- خطلت مقریزی، تقی‌الدین، ابی‌العباس، احمد بن علی المقریزی متوفای ۸۵۴ هـ، ج ۴، ص ۱۷۱، الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم بن احمد الشهرستانی، تحقیق محمد سید کیلانی، دارالمعرفه بیروت- لبنان، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۶.
- ۲- تاریخ ابن عساکر- نسخه مکتبه التیموریه، ج ۲، ص ۵۷۷. مطلب یادشده را از کتابی با این ویژگیها نقل کرده‌ایم: ادب المعتزله، دکتر عبدالحکیم بلیغ، الطبعة الثانیه، دارنهضة مصر للطبع والنشر، الفجالة- القاهرة.
- ۳- فجر الاسلام، احمد امین، این کتاب با این ویژگیها به فارسی برگردانده شده: پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۱۶، مطلب یادشده: ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۸.
- ۴- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۶۰.
- ۵- پرتو اسلام، ترجمه فجر الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۶ و ۷- الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقادر بغدادی، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۴۵.
- ۸- فروغ کافی، ج ۶، ص ۱۴۷، چاپ آخوندی. این حدیث در کتاب گفتار فلسفی، جوان، ج ۱، ص ۳۵۲ نیز آمده است.
- ۹ و ۱۰- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، ص ۳۸ و ۳۹.
- ۱۱- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشمعی (متوفای سنه ۳۲۴ هـ) با ترجمه، مقدمه و تعلیقات دکتر محسن مؤیدی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۹.
- ۱۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۸.
- ۱۳- مقالات الاسلامیین، ص ۸۱.
- ۱۴- ر. ک: مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۲۲۵. درباره باورهای معتزلیان، بجز کتابهای ملل و نحل، که در پانوشتهای این مقاله به برخی از آنها اشاره شده است، بنگرید به اثر ارجمند عبدالرحمن بدوی، با این ویژگیها: مذاهب الاسلامیین، دارالمعلم للملایین، بیروت ۱۹۸۳ م. الطبعة الثالثة. و نیز: فی علم الکلام، احمد محمود صبحی، دارالنهضة العربیة لطباعة والنشر- بیروت، الطبعة الخامسة ۱۴۰۵.
- به فارسی نیز چند اثر تاکنون در این زمینه منتشر شده است که کتابهای زیر از آن شمارست: تاریخ معتزله، محمدجعفر جعفری لنگرودی، کتابخانه گنج دانش، تهران ۱۳۶۸.
- معتزله، دکتر محمود فاضل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲.
- عدل الهی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، چاپ دهم ۱۳۵۷.
- خاندان نویختی، عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- تاریخ فلسفه در جهان اسلام، م. م. شریف، ج ۱، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲.
- الغباء، ج ۶، مقاله علم کلام، سیدمحمدحسین روحانی، که گویا بخش معتنابهی از آن ترجمه فصلی از کتاب مذاهب الاسلامیین عبدالرحمن بدوی است.
- آثار دیگری را نگارنده، از نظر گذرانده است که با توجه به کتابهای یاد شده، ذکر آن، چندان سودمند نخواهد بود.
- ۱۵- الحکایات من املاء الشیخ المغید (۳۳۶-۵۴۱۳ هـ) و روایة سید الشریف المرتضی (۳۵۵-۴۳۶ هـ) تحقیق سیدمحمدرضا حسینی، مندرج در تراننا، مؤسسه آل‌البیت، قم ۱۴۰۹، ش ۱۶، ص ۱۲۷.
- همچنین بنگرید به: اوائل المقالات، ص ۵۲، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۵۷ و ۱۵۸. کشف‌المراد، ص ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۴؛

۴۲۵. تصحیح الاعتقاد شیخ مفید، ص ۲۳۸ - ۲۴۰. الايضاح، ابن‌شاذان، ص ۵ و ۶.
- ۱۶- تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کوربن، ترجمه اسدالله میشری، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۵۵.
- ۱۷- انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، ص ۲۳.
- ۱۸- تاریخ علم کلام، شبلی نعمان، ج ۱، ص ۱۴. انسان و سرنوشت، ص ۲۱ و ۲۲.
- ۱۹- المنیة والامل فی شرح الملل والنحل، احمد بن یحیی بن المرتضی الیمانی (مستوفای ۸۴۰ هـ) تحقیق محمدجواد مشکور، ۱۹۸۸ میلادی، ص ۱۳۸.
- ۲۰- تاریخ الامم والملوک، محمد بن جریر طبری، (۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث بیروت، ج ۷، ص ۲۰۳.
- ۲۱- بیست گفتار، مرتضی مطهری، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ص ۳۵-۴۰.
- ۲۲- انسان و سرنوشت، ص ۲۳.
- ۲۳- هفتاد و سه ملت، از مؤلفی ناشناخته (تاریخ کتابت، ۸۸۷) با تصحیح محمدجواد مشکور، مطبوعاتی عطایی، تهران ۱۳۵۵، چاپ سوم، ص ۱۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی